



Identifying the Descendants of the Jalaiyerid Rulers Based on Newly Discovered Documents and Coins

Mohsen Rahmati ¹, Davood AliJavadi ²

1. Corresponding Author, Professor of History, Lorestan University, Lorestan, Iran. Email: rahmati.mo@lu.ac.ir

2. M.A student History of Iran in the Islamic Period, Lorestan University, Lorestan, Iran. Email: davood.alijavadi@gmail.com

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article Article History: 11, June, 2025 In Revised Form: 30, July, 2025 Accepted: 16, October, 2025 Published Online: 12, January, 2026 Keywords: Jalayerid, Timurid, Tundi-sultan, Khuzestan, Shushtar, Hilla.	Islamic civilization Some of the Jalayerid princes retreated to Khuzestan and continued the Jalayerid rule in 813 AH, but their history is not clear. Using historical sources and found coins, this historical study seeks to answer to the question of what components and factors were effective in the formation and continuation of the dynasty? This study shows that the late Jalayerid sultans, using factors such as Sheikh Ali's governmental background, the political isolation of the region, and the cautious policy of the Timurids towards the Qaraqyunlu, ruled Khuzestan and southern Iraq for more than two decades (814-835 AH). The following causes can be considered as factors affecting in the instability of the dynasty: lack of social support, inability and failure to create legitimacy of power by restoring the previous structure and establishing social security, change of policy of the Timurid court towards them, inexperience of the rulers and intra-family conflicts.

Cite this The Author (s): Rahmati, M., Alijavadi, D. (2025-2026). Identifying the descendants of the Jalayerid rulers based on newly discovered documents and coins, Historical Sciences Studies, Vol. 17, No 2, Serial No.40 – Autumn & Winter: (143-27)- DOI:10.22059/jhss.2025.386212.473758



Publisher: University of Tehran

1. Introduction

After the death of Ilkhan Abu Sa'id in 736 AH, the western parts of his territory from the Persian Gulf to the Caucasus came under the command of the Jalayerid dynasty, which founded by Sheikh Hassan (736-757 AH). It was begun a new period in history of the dynasty after the death of the Jalayerid Sultan Ahmad in 813 AH. Due to progress of the Qaraqyunlu chiefs in Iraq, the Jalayerid survivors fled from Baghdad to Khuzestan, led by Tundi-Sultan. They continued the Jalayerid rule as a local government in Khuzestan and southern Iraq, centered in Shushtar (and later, Hilla), for more than two decades (814-835 AH).

The latter part of the history of the Jalayerids has received less attention, since traditional Iranian historiography does not pay much attention to the descendants of a dynasty; therefore, there is still no consensus about the names of these rulers, the arrangement and duration of their rule. Older scholars such as Howorth, Iqbal, and Bayani have provided a brief and confusing account of the history of the remnants of the Jalayerids. Later scholars such as Jackson, Rajabzadeh, John Smith, Bosworth, and Patrick Wing, among others, have only briefly mentioned the existence of the dynasty, but have not said anything about the details of their rule. While to examine the history and political structure of the dynasty, this study, attempts to answer to the question of what components and factors were effective in the formation and continuation of the Jalayerid government of Khuzestan?

By a descriptive-analytical method, this historical study analyzed the data, which has been collected by taking notes from various historical, literary, and biographical sources, as well as coins found from that period. The findings of this study show that Sheikh Ali's descendants, as another branch of the Jalayerid dynasty, ruled Khuzestan and southern Iraq for a little over two decades (814-835 AH). Their most important rulers, Mahmud (814-816 AH), Uwais II (818-824 AH), and Muhammad (824-827 AH), were the three sons of Shah walad b. Sheikh Ali, who ascended the throne one after the other with the sponsorship and guidance of Tundi-Sultan, the daughter of Sultan Hussein and Shah walad's widow. Of course, this lady herself officially took charge of the government for about three years (816-818 AH), issuing sermons and coins in her name. Some of the factors that paved the way for the establishment of this dynasty include: Sheikh Ali's ruling precedent in Khuzestan, the political isolation of the region, and the cautious policy of the Timurids towards the expansionism of the Qaraqyunlu. Then, by subjugating the Arab tribes of southern Iraq, they added the cities of Basra, Wasit, and the areas between them to their territory.

This dynasty deprived from the local-social support, as a result of the rule in a foreign land, the racial incompatibility with the inhabitants of the ruled territory, the weakness of the legitimacy of the power. Because, they could not obtain the necessary legitimacy for power through the methods common in that period, due to numerous factors. On the one hand, it was failed their attempt to attribute themselves to the Mongols and Genghis by restoring and reviving the previous structure of the Jalayerid government. On the other hand, the young sultans of the dynasty, were neither able to establish social security in the territory under their rule nor were they able to continue the family lineage, due to their short life spans and preoccupation with intra-family conflicts and conflicts with the Qaraqyunlu. In addition, with the changing conditions of the time, the policy of the Timurid court towards them also changed from tolerance to hostility. As a result, they were left alone in the face of the increasing power of the Qaraqyunlu in Iraq led by Espand Mirza. Also, Sultan Hussein's (827-835 AH) efforts were failed to restore the dynasty's power by establishing security in the

territory, reopening the Hajj route, and establishing kinship with the Arab tribes. Finally, the dynasty came to an end by Espand Mirza.



بازشناسی اعقاب فرمانروایان جلایری بر پایه‌ی اسناد و مسکوکات نویافته

محسن رحمتی^۱، داود علی‌جوادی^۲

rahmati.mo@lu.ac.ir

davood.alijavadi@gmail.com

۱. نویسنده مسئول: استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران، رایانامه:

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران، رایانامه:

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۰۳/۲۱

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۴/۰۵/۰۸

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۰۷/۲۴

تاریخ انتشار:

۱۴۰۴/۱۱/۰۱

در پی قتل سلطان احمد در سال ۸۱۳ ه.ق، بخشی از شاهزادگان جلایری با عقب‌نشینی به خوزستان، حکومت جلایری را ادامه دادند. تاریخ این بخش از جلایریان کمتر شناخته شده، هنوز اسامی این فرمانروایان، ترتیب و مدت زمان حکومت آنها روشن نیست. در این پژوهش تاریخی با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با تدقیق در روایات منابع تاریخی و مسکوکات یافته شده، کوشش می‌شود تا ضمن بررسی تاریخ و ساختار سیاسی حکومت جلایریان خوزستان، پاسخی روشن به این پرسش ارائه گردد که چه مؤلفه‌ها و عواملی در شکل‌گیری و تداوم حکومت جلایریان خوزستان مؤثر بوده است؟ یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که فرزندان شیخ‌علی به عنوان شعبه‌ای دیگر از خاندان جلایری، اندکی بیش از دو دهه (۸۱۴-۸۳۵ ه.ق) بر خوزستان و جنوب عراق فرمان راندند. این سلسله، با استفاده از عواملی همچون پیشینه حکومتی شیخ‌علی در خوزستان، انزوای سیاسی منطقه و سیاست احتیاط‌آمیز تیموریان در قبال توسعه‌طلبی قراقویونلوها، پایه‌ریزی گردید. فرمانروایان سلسله به ترتیب سلطان محمود، تندی‌سلطان، سلطان اویس دوم، سلطان محمد در خوزستان و سلطان حسین دوم در حله و جنوب عراق حکومت کردند. عدم تجانس نژادی با ساکنان قلمرو تحت فرمان، ضعف مشروعیت قدرت، ناکامی فرمانروایان این سلسله در انتساب خود به مغولان و چنگیزیان، ناتوانی در بازیابی و احیاء ساختار پیشین حکومت جلایری، تغییر سیاست دربار تیموری نسبت به آنها، ناتوانی نسبی در استقرار امنیت اجتماعی در قلمرو تحت فرمان و همچنین، جوانی، کم‌تجربگی، نزاع درون خاندانی و کوتاهی عمر سلاطین این سلسله را می‌توان به عنوان علل و عوامل مؤثر بر ناپایداری این سلسله در نظر گرفت.

واژه‌های کلیدی:

جلایریان، تیموریان،

تندی‌سلطان، خوزستان،

شوشتر، حله.

استناد: رحمتی، محسن؛ علی‌جوادی، داود؛ (۱۴۰۴). بازشناسی اعقاب فرمانروایان جلایری بر پایه اسناد و مسکوکات نویافته، پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شماره ۲،

DOI: 10.22059/jhss.2025.385806.473755

پاییز و زمستان، شماره پیاپی ۴۰- (۱-۲۷).



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

<https://doi.org/10.22059/jhss.2025.386212.473758>

۱. مقدمه

سلسله جلایریان که نام خود را از جلایر، یکی از قبایل بزرگ مغول، گرفته است، یکی از مهم‌ترین حکومت‌های محلی بود که در قرن هشتم هجری، در نواحی غربی ایران‌زمین به وجود آمد. پایه‌گذار سلسله، شیخ حسن ایلکانی (۷۳۶-۷۵۷ ه.ق) است که با فروپاشی سلسله ایلخانی پس از مرگ ابوسعید ایلخان در سال ۷۳۶ ه.ق، همراه با سایر مدعیان، برای کسب قدرت به تکاپو افتاد. وی طی بیست سال فعالیت نظامی توانست عراق عرب، خوزستان و دیاربکر را تحت فرمان گرفته، سلسله آل جلایر (=جلایریان، ایلکانیان) را پایه‌گذاری کند. او و فرزندانش حدود ۷۵ سال (از ۷۳۶-۸۱۴ ه.ق) بر بخش‌های غربی قلمرو ایلخانی از خلیج فارس تا قفقاز فرمان راندند. با مرگ سلطان احمد در ۸۱۳ ه.ق، دوره جدیدی در تاریخ جلایریان آغاز شد. در این دوره، با پیشروی سران قراقویونلو در عراق عرب، بازماندگان سلسله به سرکردگی تندی‌سلطان، (۱) بیوه شاه‌ولد بن شیخ‌علی از بغداد به خوزستان گریختند و به مدت بیش از دو دهه (۸۱۴-۸۳۵ ه.ق) حکومت جلایری را به عنوان یک حکومت محلی در خوزستان و جنوب عراق به مرکزیت شوشتر (و بعدها، حله) احیاء کردند. لذا می‌توان آنها را به عنوان جلایریان خوزستان نامید تا از سلسله جلایریان متقدّم، متمایز باشند.

از آنجا که جلایریان خوزستان منبع تاریخی مختصّ به خود ندارند، همچنین در تاریخ‌نگاری سنتی ایران به اعقاب و بقایای یک سلسله چندان توجه نمی‌شود، بخش اخیر تاریخ آل جلایر نیز کمتر مورد بررسی قرار گرفته است؛ چنانکه هنوز درباره اسامی این فرمانروایان، ترتیب و مدت زمان حکومت آنها اتفاق نظر وجود ندارد. در پژوهش تاریخی حاضر، با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با تدقیق در روایات منابع تاریخی موجود، علاوه بر سکه‌های یافته‌شده، کوشش می‌شود تا ضمن بررسی تاریخ و ساختار سیاسی حکومت اعقاب فرمانروایان جلایری در خوزستان، پاسخی روشن به این پرسش ارائه گردد که چه مؤلفه‌ها و عواملی در شکل‌گیری و تداوم حکومت جلایریان خوزستان مؤثر بوده است؟

محققان متعددی در تحقیقات خود، به تناسب موضوع، درباره اعقاب فرمانروایان جلایری در خوزستان نیز مطالبی نوشته‌اند که هر یک از آنها می‌تواند به عنوان پیشینه‌ی این پژوهش در نظر گرفته شود. از جمله، هاورث^۱، شرحی مختصر و آشفته از تاریخ بقایای جلایریان آورده است (هاورث، ۱۸۸۸: ۶۷۸/۳-۶۷۹). عباس اقبال نیز با اختصار به معرفی سلاطین متأخر جلایری پرداخت ولی به واسطه‌ی ناشناخته بودن و دسترسی کمتر به منابع، در بازشناسی دقیق این فرمانروایان، ترتیب و سال‌شمار حکومت آنها و توصیف چگونگی پیدایش این حکومت، توفیق چندانی نداشت (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ۴۶۴-۴۶۵).

شیرین بیانی نیز به تکرار مطالب محققان پیش از خود همچون اقبال و جز آن، بسنده نموده، مطلب جدیدی درباره این سلاطین نیفزوده است (بیانی، ۱۳۸۱: ۱۰۹-۱۱۳). جکسون^۱ نیز فقط با نقل مطالب تاریخ الغیائی، شرحی کوتاه درباره این قسمت از تاریخ جلاریان آورده است (جکسون، ۲۰۰۸). رجب زاده (۱۳۸۹) نیز در شرح این بخش از تاریخ جلاریان، با اختصار بسیار زیاد، فقط مطالب عباس اقبال و جکسون را تکرار کرده اند.

عباس عزاوی نیز فقط به گردآوری روایات متقدم درباره عراق در قرن نهم پرداخته است (عزاوی، ۱۹۳۶: ۳۱۲/۲-۳۱۶). ربیعی نیز در مقاله خود، به تکرار مطالب محققان قبلی بسنده نموده اند (ربیعی، ۱۳۹۳). رازپوش نیز در مدخل «دندی خاتون» شرحی مختصر و روایی درباره وی آورده است (رازپوش، ۱۳۹۹). میرجعفری نیز ضمن تشریح روابط قراقویونلوها با جلاریان، مدعی است که «با مرگ سلطان احمد جلایری، حکومت واقعی جلایری پایان پذیرفت» و هیچ اشاره‌ای به بقایای جلاریان ندارد (میرجعفری، ۱۳۸۸: ۲۴۳).

برخی از محققان همچون اسمیت^۲، باسورث^۳ و وینگ^۴ فقط در دو یا سه سطر به وجود جلاریان شاخه‌ی شیخ‌علی در خوزستان و جنوب عراق اشاره کرده‌اند ولی درباره‌ی جزئیات فرمانروایی آن‌ها مطلبی نگفته‌اند (اسمیت، ۱۹۸۶: ۴۰۱/۲؛ باسورث، ۱۹۹۶: ۲۶۷؛ وینگ، ۲۰۱۶: ۱۷۵). امام (اهوازی) (۱۳۷۹: ۲۹۸-۳۰۰) نیز در تاریخ خوزستان، فقط مطالب عباس اقبال و بیانی را درباره سلاطین متأخر جلایری تکرار نموده است.

برخی پژوهشگران نیز با بررسی مسکوکات، به بحث درباره این خاندان پرداخته‌اند. زامباور^۵ فقط فهرستی مختصر از این فرمانروایان ارائه کرده است که در آن به خطا حتی دو دوره سلطنت مجزاً برای محمودخان بن شاه‌ولد قایل است (زامباور، ۱۹۲۷: ۲۵۳). کامرانی و همکاران نیز ضمن بررسی مسکوکات جلاریان، درباره جلاریان خوزستان فقط یک سطر از بیانی را تکرار کرده‌اند. شگفتا که در این نقل قول هم درست عمل نکرده، با دگرگون ساختن سخن بیانی، مدعی هستند که جلاریان خوزستان تا زمان «تصرف خوزستان توسط تیمور» حکومت کرده‌اند (کامرانی، محمدی و عینی، ۱۴۰۱: ۱۲۳). رابینو^۶ اگرچه در شرح مسکوکات جلایری، گزارش دقیقی درباره فرمانروایان این سلسله به دست داده است، اما بسیار مختصر و کلی است و وارد جزئیات نمی‌شود (رابینو، ۱۹۵۰: ۱۰۷). بنابراین، چنانکه معلوم است در منابع پژوهشی اطلاع مفصل و کاملی درباره این سلاطین متأخر جلایری در دست نیست.

1. Jackson.

2. Smith.

3. Bosworth.

4. Wing.

5. Zambaur.

6. Rabino.

۲. تسلط جلایریان بر خوزستان

نخست‌بار، شیخ حسن ایلکانی (۷۳۶-۷۵۷ق) در سال ۷۳۹ ه.ق خوزستان را زیر فرمان گرفت (حافظ‌ابرو، ۱۳۵۰: ۲۰۸). پس از وی نیز، خوزستان در زمره‌ی متصرفات جانشینانش، شیخ اویس (۷۵۷-۷۷۶ق) و سلطان حسین (۷۷۶-۷۸۴ق) باقی‌ماند؛ سلطان حسین برادر خود شیخ‌علی را به حکومت خوزستان فرستاد ولی به واسطه‌ی شورش شیخ‌علی، و در پی آن، توسعه‌طلبی سلاطین آل مظفر، خوزستان از زیر سلطه‌ی جلایریان بیرون رفت. سلطان احمد (۷۸۴-۸۱۳ق)، به واسطه‌ی مشکلاتی که در آذربایجان و عراق عرب با آنها مواجه بود، تا پایان قرن هشتم هیچگاه نتوانست بر خوزستان مسلط شود و تلاش او برای تسلط بر خوزستان در سال ۸۰۰ ه.ق نیز ناکام ماند (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۸۸۰/۲). تا کنون نیز هیچ سکه‌ی ضرب شده در خوزستان در قرن هشتم از سلطان احمد معرفی نشده است (کامرانی، محمدی و عینی، ۱۴۰۱: ۱۳۳). گزارش‌های مربوط به غلبه تیمور بر خوزستان (یزدی، ۱۳۸۷: ۶۹۹/۱-۷۰۲؛ ۸۵۴، ۱۰۱۲/۲؛ ۱۱۱۶؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۸۱۴-۸۱۶) نیز به وضوح نشان می‌دهد که خوزستان در آن زمان در دست جلایریان نبوده است.

از آنجا که تیمور، خوزستان را از سلاطین آل مظفر گرفته بود، اداره‌ی آن منطقه را به حکمران فارس یعنی شاهزاده عمر شیخ و پس از وی، به فرزندان او واگذار کرد. لذا همچنان از نظر اداری، تابعیت خوزستان از ایالت فارس تداوم یافت (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲۲۳/۳-۲۲۴، ۲۸۳-۲۸۶). سلطان احمد که به واسطه‌ی تهاجم تیمور، بیش از یک دهه در آوارگی به سر برد (حافظ‌ابرو، ۱۳۵۰: ۳۰۱-۳۰۲؛ همو، ۱۳۸۰: ۷۶۶/۲-۷۶۷؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۲۱۸/۶؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۹۹۸/۳)، بعد از مرگ تیمور در ۸۰۷ ه.ق، مجدداً به قدرت بازگشت و برای استرداد قلمروی خود دست به کار شد (نک: قزوینی، ۱۳۸۶: ۱۸۷). در این راستا، در سال ۸۱۱ ه.ق با استفاده از مشکلات تیموریان، به خوزستان تاخت و به سرعت، هویزه، دزفول، شوشتر و رامهرمز را تحت فرمان گرفت (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲۹۲/۳-۲۹۴). این اقدام، به واسطه‌ی مرگ پیرمحمد بن عمر شیخ حاکم فارس در سال ۸۱۲ ه.ق و گرفتاری جانشین او اسکندر در زد و خورد با رقیبان خود در فارس و عراق عجم (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۳۴۱/۳ به بعد)، بدون پاسخ ماند. در نتیجه، از سال ۸۱۱ق خوزستان، ضمیمه‌ی قلمرو جلایری گردید. این تسلط با ضرب مسکوکاتی از سلطان در شهرهای خوزستان جاودانه شده است. در پی آن، لشکرکشی او به آذربایجان با مقاومت قرايوسف مواجه و به مرگ سلطان در ربیع الآخر سال ۸۱۳ ه.ق منجر گشت (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۴۰۲/۳؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۱۰۵۵/۳).



سکه‌ی سلطان احمد جلایری (محفوظ در مجموعه شخصی)
 روی سکه: [السلطان الاعظم سلطان] احمد بهادر خان خلد الله ملكه و سلطان
 پشت سکه: لاله‌الاله - محمد رسول الله - [ابوبکر] عمر [عثمان - علی] ضرب حویزه
 تاریخ: ندارد وزن: ۶۴/۱ گرم قطر: ۵۰/۱۳ میلی‌متر جنس: نقره



سکه‌ی سلطان احمد جلایری (محفوظ در مجموعه شخصی)
 روی سکه: [السلطان الاعظم] سلطان احمد بهادر [خان خلد الله ملكه] ضرب دزفول
 پشت سکه: [لاله‌الاله - محمد رسول الله]
 تاریخ: ندارد وزن: ۰۵/۲ گرم قطر: ۱۹ میلی‌متر جنس: نقره



سکه‌ی سلطان احمد جلایری (محفوظ در مجموعه شخصی)

روی سکه: السلطان [الاعظم سلطان] احمد [بهادر خان خلد الله ملکه] ضرب شوشتر

پشت سکه: [لا اله الا الله - محمد رسول الله] تاریخ: ندارد وزن: ۰/۷ گرم قطر: ۲۰/۱۷ میلیمتر جنس: نقره

۳. پیدایش سلسله جلایریان خوزستان

پژوهشگران جدید، جانشین سلطان احمد را برادرزاده‌اش شاه‌ولد یا سلطان ولد فرزند شیخ‌علی دانسته، مدت زمان فرمانروایی وی بر قلمرو جلایری را حدود یک سال (۸۱۳-۸۱۴) برشمرده‌اند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ۴۶۴؛ زامباور، ۱۹۲۷: ۲۵۳؛ بیانی، ۱۳۸۱: ۱۰۹؛ کامرانی، محمدی و عینی، ۱۴۰۱: ۱۱۲). اگر چه برخی مورخان مصر و شام نیز حکومت یک ساله‌ی شاه‌ولد بر بغداد را ادعا کرده‌اند (عسقلانی، ۳/۱۹۹۴: ۲۰۵؛ ابن تغریبندی، ۱۹۸۸: ۱۶۱/۵؛ سخاوی، ۱۴۱۲ق: ۱۶/۱۲)، ولی متون دربار تیموری با دقت بیشتر، خلاف این را نقل کرده‌اند. به تصریح حافظ‌ابرو، در جریان لشکرکشی سلطان احمد جلایری به تبریز، برادرزاده‌اش شاه‌ولد هم با وی همراه بود و توسط قرایوسف گرفتار شده، به قتل رسید (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰، ۴۰۳/۳). مورخان عراقی نیز بدون اشاره به حکومت شاه‌ولد، ضمن تشریح آشفتگی سیاسی بغداد بعد از قتل سلطان احمد، تصریح دارند که از شاهزادگان جلایری در بغداد فقط سه پسر شاه‌ولد بن شیخ‌علی به نام‌های محمود، اویس و محمد باقی مانده بودند (بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۴۵، ۲۶۳؛ جنابی، خطی: ۲۱۸/۲ الف). ظاهراً با توجه به حوادث سن این شاهزادگان، تندی سلطان، همسر شاه‌ولد، زمام امور را به دست گرفت. او توانست بغداد و عراق را در مقابل سپاه قراقویونلو به سرکردگی شاه‌محمد ترکمان، حفظ نماید. مهاجمان، ظاهراً با استناد به نامه‌ای که سلطان احمد پیش از مرگ به اصرار قرایوسف مبنی بر واگذاری بغداد به شاه‌محمد نوشته بود (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۷۸/۳)، بغداد را محاصره کرده بودند. تندی سلطان با همکاری فرماندهان نظامی جلایری، محمود بن شاه‌ولد را به سلطنت برگزید، ولی اختلاف میان فرماندهان نظامی باعث شد که بغداد بیش از پیش آشفته گردد. شایعه‌ی زنده بودن و مخفی شدن سلطان احمد نیز چاره‌ساز

نشد و تشتت در حاکمیت بغداد، مردم و امرای محلی را سردرگم کرده بود (بغدادی، ۲۰۱۰: ۲۶۳ - ۲۶۶؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۴۴۷/۳).

شاه‌محمد توانایی تسخیر بغداد را نداشت و از طرفی محافظان بغداد نیز قدرت دفع خطر لشکر قراقویونلو از آنجا را نداشتند. در طول این هشت ماه (یا ده ماه) که بغداد در محاصره بود (بغدادی، ۲۰۱۰: ۲۶۵؛ عسقلانی، ۱۹۹۴: ۳۳۰/۳)، تندی‌سلطان، همراه با شاه‌زاده محمود به خوبی از عهده‌ی اداره‌ی بغداد برآمد (بغدادی، ۲۰۱۰: ۲۶۵) ولی بایبوستن حاکم حله، تُرسون (دُرسون) بیگ به شاه‌محمد، توازن قوا بر هم خورد. تندی‌سلطان که دیگر توانایی مقاومت نداشت، در محرم ۸۱۴ هـ ق شاه‌زادگان جلایری را برداشته، به واسط و سپس شوشتر گریخت و بغداد به دست مهاجمان افتاد (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۴۴۷/۳-۴۴۸؛ بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۴۵، ۲۶۶؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۱۰۵۹/۳؛ تنوی-قزوینی، ۱۳۸۲: ۵۰۶۶/۷). با استقرار تندی‌سلطان و فرزندان شاه‌ولد در خوزستان، سلسله‌ی جلایریان خوزستان پایه‌گذاری شد. با توجه به روایات تاریخی شاید بتوان برخی از عوامل زمینه‌ساز حضور تندی‌سلطان در خوزستان را چنین در نظر گرفت:

۳-۱. حکومت شه‌زاده شیخ‌علی در شوشتر

تندی‌سلطان، عروس و کفیل نوادگان عموی خود، شیخ‌علی بود. شیخ‌علی فرزند شیخ اویس، از سال ۷۷۵ ق. همراه با امیر اسماعیل بن زکریا مأمور مرمت ویرانی‌های ناشی از سیلاب بغداد بود (بغدادی، ۲۰۱۰: ۹۴، ۹۵). طبیعی است که طبق سنت اداری عهد ایلخانی، از بغداد بر اداره‌ی خوزستان نیز نظارت داشته باشد. با مرگ شیخ اویس، سلطان جدی، سلطان حسین، برادر خود شیخ‌علی را در همان منصب ابقاء نمود ولی اقدامات خودسرانه‌ی وی، باعث خشم و لشکرکشی سلطان حسین به بغداد در سال ۷۸۰ ق شد. شیخ‌علی از دست او گریخته، به شوشتر رفت (بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۰۴-۱۰۵؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۵۸۵/۵-۵۸۶). برخی مورخان به صراحت نوشته‌اند که او شوشتر و نواحی پیرامون آن را به اقطاع شیخ‌علی واگذاشت (منجم‌باشی، ۲۰۲۳: ۲۴۶/۹). شیخ‌علی تا سال ۷۸۶ ق در خوزستان مستقر بود. وی بعد از جلوس برادر خود، سلطان احمد (حک: ۷۸۴-۸۱۴ ق) بر تخت، بر او شورش کرد و بعد از ۱۰ سال حکومت بر خوزستان، در نبرد با سلطان احمد در سال ۷۸۶ ق. کشته شد (بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۰۷-۱۰۸، ۱۵۰، ۲۵۶). این حضور دیرپای شیخ‌علی در شوشتر، به نظر می‌رسد به نحوی سبب تمایل برخی اعیان و دویزرگان خوزستان و شوشتر به شیخ‌علی و فرزندان او بود. بر این اساس، تندی‌سلطان وقتی شرایط لازم برای حضور در بغداد را از دست داد، فرزندان خود را که نوادگان شیخ‌علی بودند، به شوشتر و خوزستان برد.

۳-۲. انزوای سیاسی خوزستان.

اگر چه خوزستان به واسطه‌ی موقعیت ارتباطی ویژه، ایالت‌های فارس، جبال و عراق عرب را به هم پیوند می‌داد و هم به واسطه‌ی نزدیکی و مجاورت با خلیج فارس و دسترسی به بنادر جنوبی

ایران، اهمیت قابل توجه داشت، اما وضعیت اقتصادی و اجتماعی این ایالت در قرن نهم نسبت به قرون نخستین اسلامی به شدت دچار افول و انحطاط شده بود. علاوه بر این، وجود بطایح و هورهای وابسته بدان، از طرف غرب، و وجود رشته کوه زاگرس از طرف شمال و شرق، به عنوان دو مانع طبیعی که دسترسی مخالفان بر آنجا را با دشواری مواجه می‌ساختند، این ولایت را در یک موقعیت ایمن نگاه می‌داشتند. این امر، علاوه بر نامساعد بودن شرایط آب و هوایی، منطقه‌ی خوزستان را در انزوای کامل قرار داده بود؛ چنانکه آن منطقه را به عنوان «نمونه‌ی دوزخ» اطلاق کرده، حکومت بر آن را ناچیز می‌شمردند (میرخواند، ۱۳۳۹: ۵/۵۸۵). از این رو، جلایریان، می‌توانستند در یک منطقه‌ی جغرافیایی منزوی که کسی هوس ملک‌رانی بر آن را نداشت، از آسیب و حمله‌ی مدعیان قدرت در امان بمانند.

۳-۳. رقابت و دشمنی قراقویونلو با تیموریان.

جلایریان به سرکردگی تندیس‌سلطان زیر فشار قرایوسف و لشکر قراقویونلو از بغداد خارج شده بودند، در حالی که قرایوسف خود علیه تیموریان شوریده، آذربایجان، عراق عرب و بخش‌هایی از عراق عجم (جبال) را تحت فرمان گرفته بود. طبیعی است که این امر واکنش و مخالفت دربار تیموریان را در پی داشته باشد (نک: میرجعفری، ۱۳۸۸: ۲۴۴-۲۴۷). تندیس‌سلطان با استقرار در خوزستان در تلاش بود که تا ضمن استفاده از انزوای سیاسی خوزستان، حکومت جلایری را به منزله‌ی یک حکومت حایل میان این دو قدرت درآورد تا بتواند با استفاده از احتیاط دولت تیموری (نک: منز، ۲۰۰۷: ۱۵۳) در زمینه‌ی پرهیز از جدال با رقیب، پایه‌های حکومت خود را استحکام بخشد.

۴. حدود جغرافیایی قلمرو سلسله

درخصوص حدود و میزان متصرفات جلایریان خوزستان، اطلاع مستقیمی در دست نیست و فقط براساس مطالب پراکنده‌ی منابع، می‌توان به طور تقریبی حدود قلمرو تحت فرمان آنها را تعیین کرد. ناگفته پیداست که وسعت و حدود جغرافیایی قلمرو آنها همچون هر حکومت دیگری در طول زمان، در حال تغییر بوده است. برخی مورخان به صراحت، شوشتر، خوزستان و حله را تحت فرمان این خاندان دانسته‌اند (بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۴۵-۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲). برخی نیز در توصیف متصرفات این خاندان در اواخر حکمرانی، از حله، انبار، مشهدین، جیت، بصره، واسط و قبان یاد کرده‌اند (جعفری، ۱۳۹۳: ۷۲؛ نیز، منجم‌باشی، ۲۰۲۳: ۲۵۱/۹).

از آنجا که ابن حجر عسقلانی نیز شوشتر، بصره، واسط و جزایر، به معنای نواحی فیما بین بطایح، هورها و مرداب‌های جنوب عراق و غرب خوزستان را (شوشتری ۱۳۷۵ق: ۳۹۷/۲)، به عنوان قلمروی تحت فرمان تندیس‌سلطان می‌داند (عسقلانی، ۱۹۹۴: ۲۰۶/۳)؛ همچنین مطابق روایت مورخانی که به صراحت خوزستان، واسط و بصره را تحت فرمان سلطان اویس دوم بر شمرده‌اند (غفاری، ۱۳۹۶: ۲۱۷؛ منجم‌باشی، ۲۰۲۳: ۲۵۰/۹)، به نظر می‌رسد که آنها همه‌ی خوزستان مشتمل بر

دزفول، شوشتر و هویزه و منطقه‌ی جنوب عراق مشتمل بر واسط، بصره، حله و جزایر فیمابین آنها را با هم در اختیار داشتند. مرز غربی قلمروی جالیریان خوزستان چندان روشن نیست. با توجه به تسلط بر حله، واسط، جزایر و بصره می‌توان مرز غربی آن را رود فرات دانست. با توجه به روایات موجود (حافظابرو، ۱۳۸۰: ۲۹۲/۳-۲۹۴؛ فصیح خوافی، ۱۳۸۶: ۱۰۴۳/۳)، مرز شرقی آنها نیز حدود رامهرمز و بهبهان در شرق خوزستان، امتداد داشت. قلمرو آنها از شمال با قلمرو اتابک لروچک مجاور بود از طرف جنوب نیز تا کرانه خلیج فارس و اروندرود امتداد داشت.

۵. تاریخ سیاسی سلسله

۵-۱. سلطنت محمودخان (۸۱۴-۸۱۶ه.ق)

نخستین حکمران سلسله، محمودخان فرزند شاه‌ولد بود. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد او در بغداد به جای سلطان احمد بر تخت نشست و سپس به خوزستان گریخت. از طول مدت سلطنت و جزئیات وقایع دوران وی اطلاعی در دست نیست، اما گویا در همه‌ی مدت، آلت‌دست تندی‌سلطان بوده است. برخی منابع، با ثبت وفات وی در ۸۱۹ه.ق، مدت حکومت وی را پنج سال نوشته‌اند (عسقلانی، ۱۹۹۴ق: ۲۰۶/۳؛ ابن‌تغریبدی، ۱۹۸۸: ۱۶۱/۵؛ جنابی، خطی، ۲۱۸/۲ الف)، ولی مورخ عراقی تصریح دارد که وی فقط دو سال در شوشتر فرمانروایی کرد (بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۴۵). عزالوی پایان حکومتش را در سال ۸۱۵ه.ق دانسته است (عزالوی، ۱۹۳۶: ۳۱۶/۲) ولی با توجه به روایت بغدادی در مورد دو سال حکومت وی بر شوشتر، سال ۸۱۶ه.ق برای این اتفاق دقیق‌تر به نظر می‌رسد. درباره علت مرگ او اتفاق نظر نیست؛ نطنزی به عنوان یک مورخ معاصر، دو روایت متناقض در این باره نقل کرده است. از یک سو، مدعی است که برادرش اویس بر وی شوریده، او را از حکومت خوزستان و قلمروش بیرون رانده است (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۳۵)، ولی هیچگاه معلوم نمی‌کند که او به کجا رفته است و سرنوشت وی چه شد؟. او در جای دیگری، معتقد است که محمود فقط فرزند شاه‌ولد بود و تندی‌سلطان به عنوان زن پدر وی، او را مسموم ساخت و به قتل رساند (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۳۹). از آنجا که مورخان شامی نیز این روایت را تکرار کرده‌اند (عسقلانی، ۱۹۹۴: ۲۰۵/۳-۲۰۶؛ ابن‌تغریبدی، ۱۹۸۸: ۱۶۱/۵؛ سخاوی، ۱۴۱۲: ۱۶/۱۲) و هم اینکه در هیچ یک از حوادث بعدی، از سلطان محمود نامی به میان نیامده، می‌توان درستی روایت اخیر را نتیجه گرفت.

۵-۲. حکومت ملکه تندی (تندی، تئدو) سلطان (۸۱۶-۸۱۸ه.ق)

برخی مورخان، معتقد هستند که بعد از محمود، برادرش اویس به سلطنت رسیده است. بر این اساس معمولاً دوران حکومت اویس را هفت یا هشت سال ثبت کرده‌اند (بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۴۹، ۲۶۹؛ عسقلانی، ۱۹۹۴: ۲۰۶/۳؛ ابن‌تغریبدی، ۱۹۸۸: ۱۶۱/۵؛ سخاوی، ۱۴۱۲ق: ۱۶/۱۲). با توجه به قتل اویس در جمادی‌الاولی ۸۲۴ه.ق (غفاری، ۱۳۹۶: ۲۱۷؛ بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۴۸-۱۴۹)، معلوم است که فاصله‌ی مرگ

محمود در ۸۱۶ تا ۸۲۴ ه.ق را به عنوان دوران سلطنت او پس ثبت کرده‌اند. نطنزی تصریح دارد که در سال ۸۱۷ ه.ق او پس حکمران بوده است ولی به واسطه‌ی حوادث سن، مادرش تندیس‌سلطان کفالت او را بر عهده داشته است (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۳۵). با این حال، مورخان شامی و مصری، تصریح دارند که تندیس‌سلطان بعد از مرگ محمود، به مدت سه سال رأساً و رسماً اداره‌ی امور حکومت جلایری را بر عهده گرفته، حتی به نام خود خطبه خوانده و سکه ضرب نموده است (عسقلانی، ۱۹۹۴: ۲۰۶/۳؛ مقریزی، ۱۹۹۷: ۲۳۹/۷). به رغم ادعای رابینو مبنی بر یافت‌نشدن مسکوکات تندیس‌سلطان (رابینو، ۱۹۵۰: ۱۰۷)، امروزه سکه‌ای از جلاپریان خوزستان در دست هست که نام تندیس بر خود دارد که درستی روایت منابع عربی همچون عسقلانی را تأیید می‌کند.



سکه‌ی خاتون تندیس‌سلطان جلایری (محفوظ در مجموعه شخصی)

روی سکه: [السلطان] العظام...تندیس [خلد] ملکها ضرب حویزه- ناخوانا

پشت سکه: لا اله الا الله-محمدرسول الله- [ادامه سکه ناخوانا]

تاریخ: ناخوانا وزن: ۷۴/۱ گرم قطر: ۲۰/۱۳ میلیمتر جنس: نقره

منابع دربار تیموری، در شرح حوادث سال ۸۱۷ ه.ق، مدعی هستند که فرستادگانی از طرف تندیس‌سلطان از شوشتر به دربار شاهرخ رفته، نسبت به سلطان تیموری ابراز اطاعت نمودند. شاهرخ نیز آنها را پذیرفت (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰، ۵۳۷/۳-۵۴۰). از این مطلب، می‌توان استنباط کرد که ظاهراً پس از محمود، تندیس‌سلطان شخصاً حاکمیت جلایریان در خوزستان و جنوب عراق را به عهده گرفته است. علاوه بر این در همین سال، شاهرخ، ضمن لشکرکشی به فارس و تجدید حاکمیت تیموری بر آن ایالت، امیر مضراب را به حکومت فارس منصوب گردانیده، مقرر داشت که «آن حدود را از جانب غربی تا خوزستان و از جانب جنوب تا هرموز ضبط نمایند» (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۵۵۸/۳). این عبارات به وضوح نشان می‌دهند که سلاطین جلایری، حکومت خود را با جلب رضایت سلطان تیموری تحکیم بخشیده‌اند. در مقابل، شاهرخ نیز با پذیرش جدایی خوزستان از قلمرو فارس، عملاً این قدرت جدید را به رسمیت شناخته است.

به رغم نطنزی که همراهی پذیرش تبعیت جلایریان خوزستان را به جوانمردی شاهرخ در رعایت وصیت و درخواست سلطان احمد جلایری می‌داند (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۳۷)، به نظر می‌رسد که

این امر را باید به عنوان سیاست‌ورزی شاهرخ برای ایجاد سرزمینی حائل میان خود و قراقویونلوها دانست. از اینکه دو دربار بر اساس چه شروطی به توافق و تعامل رسیده‌اند، اطلاعی در دست نیست، اما سال‌ها بعد وقتی که سپاهیان تیموری، شوشتر در محاصره گرفتند، بزرگان دربار جلایری به دربار هرات نامه نوشته، متعهد شدند که تابع دستور شاهرخ باشند، مال بدهند، در هنگام نبرد، سپاه به خدمت سلطان اعزام کنند و با دربار تیموری، همراه و همسو باشند (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۸۰۶/۴). بر این اساس تصور می‌رود که اساس رابطه‌ی دو دربار بر همین قرارداد استوار بوده است.

تأمل بر جایگاه محکم تندیس‌سلطان در هرم قدرت سلسله جلایری، زمینه‌ساز طرح پرسش درباره هویت واقعی این ملکه است. ملکه تندیس‌سلطان که به قول برخی مورخان در زیبایی شهره بود، در واقع، دختر سلطان حسین جلایری است که پس از قتل پدرش، تحت حمایت عمومی خود سلطان احمد قرار گرفت. او در زمان حمله‌ی تیمور، با عمومی خود به مصر رفت. در آنجا همسر سلطان ملک الظاهر برقوق (د. ۸۰۱ ه.ق) گردید و بعد از وی، با پسر عمومی خود، شاه‌ولد بن شیخ‌علی ازدواج کرد (عسقلانی، ۱۹۹۴: ۲۰۶/۳). او و همسرش شاه‌ولد در خدمت سلطان احمد به بغداد بازگشتند. با توجه به اختلاف سلطان احمد با پسرش علاءالدوله در ۸۱۱ ه.ق و اسارت علاءالدوله به دست قرایوسف و بی‌اعتنایی سلطان احمد نسبت به آزادی وی (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲۹۵/۳-۲۹۶؛ روملو، ۱۳۴۹: ۵۴، ۶۱) به نظر می‌رسد که سلطان احمد، شاه‌ولد را به عنوان ولیعهد خود برگزیده بود. لذا زمانی که آن دو در ربیع الآخر ۸۱۳ به قتل رسیدند (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۴۰۲/۳-۴۰۳)، تندیس‌سلطان به عنوان وارث پدر و عمویش از یک‌سو و به عنوان بیوه‌ی ولیعهد از سوی دیگر، تسلط ویژه بر دربار پیدا کرد.

از جزئیات اقدامات و نحوه‌ی حکومت تندیس‌سلطان بر خوزستان و عراق خبر دقیقی در دست نیست. مورخان شامی و مصری، به نبردهای تندیس‌سلطان با اعراب جنوب عراق برای تسلط بر بصره، واسط و جزایر اشاره دارند و تصریح دارند که تندیس‌سلطان با استفاده از نیروی نظامی در چند نبرد، اعراب بنی‌متفق در بصره به سرکردگی «امیر مانع» را مطیع ساخته، واسط و جزایر را نیز به تصرف درآورده است (عسقلانی، ۱۹۹۴: ۲۰۶/۳؛ مقریزی، ۱۹۹۷: ۲۳۹/۷؛ سخاوی، ۱۴۱۲: ۱۶/۱۲؛ جنابی، خطی، ۲/ ۲۱۸ الف). این مورخان، جلوس تندیس‌سلطان بر تخت را ۸۱۹ و غلبه بر بصره و واسط را ۸۲۰ و مرگ وی را در ۸۲۲ ه.ق ثبت کرده‌اند. منابع دربار تیموری تصریح دارند که در صفر سال ۸۱۸ ه.ق خبر درگذشت تندیس‌سلطان به دربار هرات رسید (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۵۷۸/۳؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۱۰۷۲/۳). این امر نشان می‌دهد که هر چقدر منابع عربی در اشاره به حوادث این دوره دقیق هستند اما در خصوص ثبت زمان و سال‌شمار وقوع این حوادث، آشفته و کم‌دقت عمل کرده‌اند. (۲)

بر اساس منابع مورد اعتماد، اگر آغاز سلطنت تندیس‌سلطان را با زمان مرگ سلطان محمود در ۸۱۶ ه.ق در نظر بگیریم و زمان مرگ وی را در صفر ۸۱۸ ه.ق مورد وثوق بدانیم، در آن صورت، اندکی بیش از دو سال بر اریکه‌ی سلطنت مسلط بوده است. او در این دو سال، هم نظر مساعد شاهرخ را برای استقرار حکومت جلایریان در خوزستان جلب کرد و هم با تصرف بصره، واسط و جزایر در جنوب عراق، قلمرو جلایری را گسترش داد. او با استقرار فرزند کهنتر خود، محمد بن شاهولد بر بصره (جنابی، خطی: گ ۲۱۸ الف)، عملاً ساختار حکومتی پیشین جلایری را احیاء (۳) کرد. بدیهی است که چنین اقداماتی، از درایت سیاسی- اداری وی و همچنین از توان وی برای فرماندهی و به کارگیری نیروهای نظامی پرده بر می‌دارد. بر این اساس باید در واقع وی را واسطه‌العقد و بزرگترین فرمانروای سلسله جلایریان خوزستان در نظر گرفت.

۵-۳. سلطنت اویس دوم بن شاهولد (۸۱۸-۵۸۲۴ ه.ق)

با مرگ ملکه‌ی مقتدر جلایری در سال ۸۱۸ ه.ق، فرزندش اویس که در سن جوانی یا نوجوانی بود و تاکنون زیر سایه‌ی مادر، توانایی ابراز قدرت نداشت، حکومت خوزستان را به دست گرفت. در همین زمان، سلطان تیموری، شاهرخ که به شیراز آمده بود، فرستاده‌ای به شوشتر نزد اویس فرستاد تا از انقیاد وی مطمئن شود. اویس نیز به جهت احترام و تاکید بر این موضوع، سفیری را همراه وی به شیراز فرستاد (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۶۰۷/۴-۶۰۸؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲۲۴/۲). به نظر می‌رسد که او سعی داشت تا مجدداً همان پیمانی را که مادرش با شاهرخ بسته بود، تائید و تجدید کند. اگر چه، به واسطه‌ی سکوت مطلق منابع تاریخی، هیچ اطلاعی از حوادث و رویدادهای دوران حاکمیت اویس دوم در فاصله‌ی سال‌های ۸۱۸ تا ۵۸۲۴ ه.ق در دست نیست.

سکه‌هایی از اویس، ضرب شهرهای مختلف خوزستان و جنوب عراق همچون شوشتر، دزفول، هویزه و بصره وجود دارد که بدون نام حکمران تیموری ضرب شده‌اند. ممکن است این امر به عنوان نوعی عصیان و سرکشی علیه حکمران تیموری در نظر گرفته شود، ولی از آنجا که این مسکوکات فاقد تاریخ ضرب هستند و هم اینکه تا کنون هیچ سکه‌ی تراز تیموری در شهرهای خوزستان در عهد جلایریان (۸۱۱-۸۲۵ ه.ق) یافت نشده است، بر اساس این سکه‌ها، تبعیت یا عدم تبعیت اویس از تیموریان را نمی‌توان مورد ارزیابی قرار داد.



سکه ی سلطان اویس ثانی جلایری (محفوظ در مجموعه شخصی)
روی سکه: السلطان الاعظم شیخ اویس [بهادر خان خلد ملکه]
پشت سکه: لا اله الا الله - محمد رسول الله - [ابوبکر] عمر [عثمان - علی] ضرب شوشتر
تاریخ: ندارد وزن: ۶۷/۱ گرم قطر: ۵۰/۱۴ میلیمتر جنس: نقره



سکه ی سلطان اویس ثانی جلایری (محفوظ در مجموعه شخصی)
روی سکه: السلطان الاعظم شیخ اویس بهادر خان خلد ملکه
پشت سکه: لا اله الا الله - محمد رسول الله - [ابوبکر] عمر [عثمان - علی] ضرب دزفول
تاریخ: ندارد وزن: ۷۱/۱ گرم قطر: ۸۰/۱۴ میلیمتر جنس: نقره



سکه‌ی سلطان اویس ثانی جلایری (محفوظ در مجموعه شخصی)
 روی سکه: السلطان الاعظم شیخ اویس [بهادر خان خلد ملکه]
 پشت سکه: لا اله الا الله - محمد رسول الله - [ابوبکر - عمر - عثمان - علی] [ضرب] حویزه
 تاریخ: ندارد وزن: ۷۱/۱ گرم قطر: ۱۰/۱۴ میلیمتر جنس: نقره

شاهرخ در زمان لشکرکشی به آذربایجان برای مقابله‌ی با قراقویونلوها در سال ۸۲۴ ه.ق، از تمام ایالات تحت فرمان خود از جمله خوزستان، ارسال نیرو، مهمات و تدارکات برای لشکر تیموری را مطالبه کرد (حافظابرو، ۱۳۸۰: ۷۱۳/۴). از واکنش اویس در قبال این دستور اطلاعی در دست نیست و در زمره‌ی لشکریانی که از نواحی فارس، یزد، کرمان و اصفهان که در شوال ۸۲۳ ه.ق در اطراف ری به خدمت شاهرخ پیوستند (حافظابرو، ۱۳۸۰: ۷۲۰/۴)، نامی از خوزستان نیست، اما صدور چنین دستوری نشان می‌دهد که به واسطه‌ی مذاکرات و تبادل سفیران، در طول دوران اویس، شاهرخ، حکومت جلایریان خوزستان را به عنوان مطیع خود در نظر داشته است. زیرا شاهرخ بعد از غلبه بر قراقویونلوها و تصرف آذربایجان و قفقاز، برای همه‌ی ولایات تابع، از جمله خوزستان فتح‌نامه فرستاد (روملو، ۱۳۴۹: ۱۳۳). از طرف دیگر، در همان زمان (از ذی‌القعدة ۸۲۳ تا شعبان ۸۲۴ ه.ق) که شاهرخ مشغول فتح آذربایجان، قفقاز و آناتولی بود، به دنبال مرگ قرايوسف در ذی‌القعدة ۸۲۳ ه.ق، فرزندان او به عراق عرب و بغداد رفته بودند (حافظابرو، ۱۳۸۰: ۷۳۲/۴؛ بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۴۶؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۱۰۹۴/۳؛ تتوی - قزوینی، ۱۳۸۳: ۵۱۲۲/۷). سلطان اویس نیز در همان وقت، در فاصله‌ی محرم تا جمادی الاولی ۸۲۴ ه.ق به عراق عرب و بغداد حمله برد (بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۴۶-۱۴۸). به نظر می‌رسد که این یورش هم‌زمان اویس به بغداد در ۸۲۴ ه.ق نیز به نحوی مبین نوعی هماهنگی و همسویی دربار جلایری با دربار شاهرخ باشد تا سران قراقویونلو را در دو جبهه گرفتار سازند.

اویس، نخست با لشکرکشی در محرم سال ۸۲۴ ه.ق، بغداد را محاصره کرد، ولی با رسیدن اسکندر قراقویونلو به عراق، ناچار محاصره را ترک و به خوزستان عقب‌نشینی کرد. وی بار دیگر در جمادی الاول همان سال به بغداد تاخت و سپاه قراقویونلو را در آنجا محاصره کرد، اما جهان‌شاه قراقویونلو با تعدادی از لشکریان خود به مقابله با اویس برخاست و در چهاردهم جمادی

الاول سال ۸۲۴ ه. ق. اویس را به قتل رسانید (غفاری، ۱۳۹۶: ۲۱۷؛ بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۴۸-۱۴۹؛ عزوی، ۱۹۳۶: ۳۱۳/۲).

۵-۴. حکومت سلطان محمد بن شاهولد (۸۲۴-۸۲۷ ه. ق.)

پس از مرگ اویس در بغداد، آخرین فرزند شاهولد به نام سلطان محمد بر تخت سلطنت جلایری در شوشتر نشست (۴) (جعفری، ۱۳۹۳: ۷۲؛ بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۵۰). هنوز چند ماه از حکومت سلطان محمد نگذشته بود که ابراهیم سلطان تیموری در رمضان ۸۲۴ ق بعد از فراغت از نبرد آذربایجان به شیراز بازگشت. او ضمن بررسی وضعیت حکمرانان تحت فرمان، متوجه عصیان سلطان محمد جلایری شد.

منابع درباره نوع سرکشی سلطان محمد ساکت هستند و فقط آورده‌اند که «حکام خوزستان بدانچه متوقع بود، طریقه‌ی خدمت در غیبت رعایت نموده بودند» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۰۵/۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۳۲۲/۳). این جملات به وضوح نشان می‌دهد که پیش از آن یک معاهده بین دربار تیموری و جلایری بوده است که بر اساس آن رابطه‌ی طرفین تنظیم می‌شده است ولی از شوال ۸۲۳ ق که ابراهیم سلطان برای حضور در نبرد آذربایجان به خدمت شاهرخ رفته بود تا شوال ۸۲۴ ق که به فارس بازگشت، در طول این یکسال، حکمران خوزستان معاهده‌ی قبلی را رعایت ننموده است. آشکار است که در طول این مدت، دو حکمران بر قلمرو جلایری فرمان رانده‌اند. در شش ماه اول، سلطان اویس دوم فرمانروایی می‌کرد که در حمله به بغداد کشته شد. ممکن است به ذهن متبادر شود که این لشکرکشی سلطان اویس به بغداد، تلاش برای خروج از تابعیت تیموریان بوده باشد و این نافرمانی در زمان حکمران جدید، محمد بن شاهولد هم تداوم یافته است. از سوی دیگر، با توجه به این که حدود شش ماه از مرگ سلطان اویس گذشته بود، به نظر می‌رسد که این عصیان و نافرمانی، به اویس مربوط نباشد و قاعدتاً باید به حکمران جدید نسبت داده شود. حافظ ابرو در اثر دیگر خود، از اظهار اطاعت و انقیاد جلایریان به دربار تیموری و اعزام ایلچی به دربار هرات تا سال ۸۲۱ ه. ق. خبر داده است (حافظ ابرو، ۱۳۸۷: ۹۴/۲). از این رو، تصور می‌شود که رعایت نکردن «طریقه‌ی خدمت» به معنای این باشد که سلطان محمد در شش ماه اول حکومت خود، فرستاده‌ای برای اعلام سلطنت خود، تجدید عهد و ابراز اطاعت به دربار تیموری نفرستاده بود. ابراهیم سلطان، این قضیه را به منزله سرکشی در نظر گرفت و بلافاصله بعد از ورود به شیراز، مقدمات حمله به خوزستان را فراهم کرد.

او با پیشروی در خوزستان در ذی‌القعدة ۸۲۴ ه. ق، شهرهای دزفول و هویزه را تسخیر کرده، سلطان محمد و درباریان وی را در شوشتر محاصره کرد. سلطان جلایری که در تنگنای محاصره قرار گرفت با فرستادن پیک به دربار هرات در ذی‌القعدة ۸۲۴ ق، ضمن ابراز اطاعت، متعهد شد که علاوه بر پرداخت مالیات، در هنگام لشکرکشی، نیرو به خدمت سلطان تیموری بفرستد.

شاهرخ، ضمن موافقت با درخواست وی، به ابراهیم سلطان دستور داد تا از محاصره شوستر دست بردارد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۰۶/۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۳۲۲/۲-۳۲۳). البته برخی مورخان متأخرتر، علت عقب‌نشینی ابراهیم سلطان را نه دستور شاهرخ، بلکه به دلیل خشکسالی و قحطی در خوزستان نسبت داده‌اند (غفاری، ۱۳۹۶: ۲۱۷) که در قیاس با روایت حافظ ابرو، قابل اعتنا به نظر نمی‌رسد.

با مراجعت لشکر فارس، سلطان محمد از عمل به تعهداتی که پذیرفته بود، سرباز زد. علت این امر بر ما روشن نیست. با توجه به گزارش مورخان، درباره وقوع خشکسالی در خوزستان در همین زمان (جعفری، ۱۳۹۳: ۷۲؛ نک: منز، ۲۰۰۷: ۱۶۴)، محتمل است که او از نظر اقتصادی تحت فشار بوده، توان پرداخت اموال مقرر را نداشته است. وقایع نگاران همین امر را بهانه و علت لازم برای حمله ابراهیم سلطان به خوزستان تلقی کرده‌اند ولی در واقع، به نظر می‌رسد که علت واقعی لشکرکشی ابراهیم سلطان را باید در تغییر سیاست دربار تیموری جستجو کرد.

سلطان تیموری تا قبل از ۸۲۳ ه.ق، به واسطه‌ی گرفتاری در نواحی شرقی و مرکزی قلمرو خود، در مقابل توسعه‌طلبی قرايوسف سیاستی احتیاط‌آمیز داشت؛ حفظ و ابقای جلایریان خوزستان نیز در راستای همین سیاست بود ولی بعد از لشکرکشی موفقیت‌آمیز شاهرخ به آذربایجان، قفقاز و آناطولی در سال ۸۲۳-۸۲۴ ه.ق که شکست و تشتت را بر جانشینان قرايوسف تحمیل کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۷۷/۴-۷۹۶)، نیازی به وجود دولت حایل جلایری در خوزستان احساس نمی‌کرد. بنابراین، اقدامات ابراهیم سلطان علیه جلایریان خوزستان را باید در راستای این تغییر سیاست ارزیابی نمود که ندادن مالیات، بهانه‌ی لازم برای حمله را در اختیار او قرار دهد.

ابراهیم سلطان در سال ۸۲۵ ه.ق دوباره به خوزستان تاخت و تا ذی‌الحجه ۸۲۵ ه.ق آنجا را تسخیر نمود (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۶۵/۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۳۲۳/۲؛ فصیح خوافی، ۱۳۸۶: ۱۱۰۳/۳؛ تنوی-قزوینی، ۱۳۸۳: ۵۱۳۹/۸). سلطان محمد که طاقت مقاومت نداشت، از راه جزایر به واسط گریخت و از آنجا به حله تاخت. حکمران ترکمن حله، درسون‌بیگ، نزد اسکندر قراقویونلو در تبریز پناه برد و در رجب سال ۸۲۶ ه.ق حله به تصرف سلطان محمد جلایری در آمد (بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۵۱). پس از تسخیر حله و انتخاب آن به عنوان پایتخت جلایریان، سلطان محمد تصمیم به فتح بغداد گرفته، آنجا را محاصره کرد ولی چون توانایی فتح آن را نداشت، ناگزیر دوباره به حله مراجعت کرد.

بغدادی مدت حکومت سلطان محمد بر حله را یک سال روایت کرده و مرگ او را در شعبان ۸۲۷ ه.ق، ظاهراً به مرگ طبیعی، گزارش کرده است (بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۵۱). بر این اساس معلوم است که طول زمان حکومت سلطان محمد خان جلایری فقط سه سال و چند ماه (از جمادی الاخر ۸۲۴ تا شعبان ۸۲۷ ه.ق) بوده است. گویا وی به یک بیماری صعب‌العلاج مبتلا بود که امید ادامه‌ی زندگی را از وی گرفت (منجم‌باشی، ۲۰۲۳: ۲۵۱/۹). لذا چهار ماه قبل از مرگش، از قرا عثمان بایندری، درخواست نمود که شاهزاده‌ی جلایری، حسین فرزند علاءالدوله بن سلطان احمد را که

توسط وی تربیت یافته بود (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۴۱/۳؛ فصیح خوافی، ۱۳۸۶: ۱۰۵۳/۳)، برای ولایت عهدی وی به حله بفرستد (بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۵۲؛ غفاری، ۱۳۹۶: ۲۱۷).

۵-۵. حکومت سلطان حسین بن علاءالدوله (۸۲۷-۸۳۶ق)

با درگذشت سلطان محمد، حسین بن علاءالدوله در جنوب عراق به مرکزیت حله جایگزین وی شد. از جزئیات اقدامات و تلاش‌های سلطان حسین دوم اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم که برای جلب حمایت سران عرب، با دختر برخی از رؤسای این قبایل ازدواج کرده است (مقریزی، ۱۹۹۷: ۱۸۰/۷؛ این‌تغریبدی، ۱۹۷۱: ۳۲۲/۱۴). ظاهراً او با شاه محمد قراقویونلو حکمران بغداد علیه اسپند میرزا متحد شد و به یک جدال دیرپا با اسپند میرزا وارد شد. در این مسیر آنقدر پیش رفت که مورخان وی را مالک بصره و واسط و عموم عراق به جز بغداد دانسته‌اند (مقریزی، ۱۹۹۷: ۲۳۹/۷؛ این‌تغریبدی، ۱۹۸۸: ۱۶۱/۵). اگر چه به گفته‌ی برخی از مورخان در این مسیر از حمایت و همراهی شاهرخ تیموری هم بهره‌مند بود و حتی تکریت و موصل را هم تصرف کرد (عسقلانی، ۱۹۹۴: ۴۸۴-۴۸۵؛ جنابی، خطی: ۲/۲۱۸ب) ولی کاری از پیش نبرد و سرانجام بعد از ۷ سال جدال مداوم و تلاش بی‌وقفه برای تقویت حکومت جلایری، از دنیا رفت.

برخی مورخان از سوءسیرت وی با کارگزاران، فساد اخلاق و ظلم او یاد کرده، این امر را باعث پیوستن امرای وی به اسپند میرزا و ترغیب او به فتح حله دانسته‌اند (بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۵۲-۱۵۳؛ غفاری، ۱۳۹۶: ۲۱۷). به هر روی، با پیشروی اسپند میرزا در سال ۸۳۴ق، سلطان حسین در حله متحصن شد. اسپند میرزا او را به مدت هفت ماه در محاصره گرفت. بعد از قحطی و کمبود مواد غذایی در شهر، سلطان حسین به ناچار امان نامه گرفته، تسلیم شد، اما اسپند میرزا بدون توجه به امان نامه، وی را در سوم صفر ۸۳۵ق به قتل رساند (عسقلانی، ۱۹۹۴: ۴۸۵/۳؛ مقریزی، ۱۹۹۷: ۲۳۹/۷؛ این‌تغریبدی، ۱۹۸۸: ۱۶۱/۵؛ روملو، ۱۳۴۹: ۲۰۰، ۲۰۵). مدت حکومت سلطان حسین را هفت سال و نیم بود. با مرگ وی حکومت جلایریان برای همیشه منقرض شد. سلطان حسین برادری بزرگتر با نام «شیخ‌حسن» داشت که در سال ۸۱۰ق به دنیا آمده بود و به قول مورخان مصری به دربار مملوکان پناهنده شده بود (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲۳۳/۳؛ عسقلانی، ۱۹۹۴: ۴۸۴/۳؛ سخاوی، ۱۴۱۲ق: ۱۶۰/۳؛ جنابی، خطی: ۲/۲۱۸ب). از این پس هیچ ذکری از وی درج نشده است.

۵. عوامل ناپایداری سلسله

پس از شرح تاریخ سیاسی جلایریان خوزستان، این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که چرا این حکومت نتوانست بیش از سه دهه دوام بیاورد و مهم‌ترین علل ناپایداری آن کدامند؟ با توجه به قَلت داده‌های تاریخی، ارایه پاسخ بدین پرسش دشوار است ولی از مجموع قرائن، شاید بتوان علل این ناپایداری را چنین دسته‌بندی کرد:

الف) عدم تجانس نژادی با ساکنان قلمرو تحت فرمان.

جلایریان به عنوان یک گروه و دولت مغولی در ابتدای کار خود، قدرت خود را بر دوش گروهی از ایلات مغول به طور ویژه طایفه «جلایر»، استوار ساخته بودند که بعدها دیگر ایلات مغول همچون اویرات‌ها و جز آن را نیز با خود همراه ساختند (حافظ‌ابرو، ۱۳۵۰: ۲۱۶؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۵۸۱/۵؛ قزوینی، ۱۳۸۶: ۱۸۴). از زمان شیخ حسن تا برآمدن سلطان احمد (۷۳۶-۵۸۸۴ق.) این ایلات، مهمترین رکن قدرت جلایریان بودند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۰۹۴/۲)، اما در اواخر قرن هشتم به تدریج ایلات دیگر در قلمرو جلالیه قدرت گرفتند. مهمترین آنها ایلات ترکمان (مخلوطی از قبایل ترک و مغول)، کردها و عرب‌ها بودند که به ترتیب در جنوب شرقی آناتولی و شمال عراق، کوه‌های زاگرس در شرق عراق و نواحی مرکزی عراق حضور داشتند (نک: نطنزی، ۱۳۸۳: ۲۸۰؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۵۸۱-۵۷۹/۵؛ بیانی، ۱۳۸۱: ۱۷۰-۱۷۶)؛ چنانکه سلطان احمد در ابتدای سلطنت خود فقط با حمایت ترکمانان توانست رقیبان خود را سرکوب کند (میرخواند، ۱۳۳۹: ۵۸۹/۵؛ بغدادی، ۲۰۱۰: ۲۵۵-۲۵۶). با لشکرکشی تیمور، شیرازه دولت جلالیه از هم پاشید و زمانی که سلطان احمد از شام به عراق بازگشت، با یاری طوایف اویرات، کرد و عرب توانست حکومت خود را احیا کند، ولی با فتح خوزستان در ۵۸۱۱ق. احشام لر هم بدان هم بدانها افزوده شدند (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱۶۷/۳-۱۶۸، ۳۹۹؛ روملو، ۱۳۴۹: ۶۲، ۶۷؛ عسقلانی، ۱۹۹۴: ۴۶۶/۲). در اواخر حکومت سلطان احمد، رقیب وی قرايوسف علاوه بر آنکه بخش اعظم ایلات ترکمن را به خود جلب کرده بود، حتی بقایای طوایف مغولی همچون اویرات‌ها را با خود همراه کرده بود (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱۶۷/۳-۱۶۸، ۳۹۹-۴۰۰). در این فضا بود که تندی سلطان قدرت مقاومت در بغداد در برابر ترکمانان را نداشت.

سلاطین جلالیه با عقب‌نشینی به خوزستان و جنوب عراق، عملاً حمایت کردها و عشایر عرب نزدیک بغداد را به عنوان پشتوانه‌ی اجتماعی و مردمی از دست دادند. با حضور در خوزستان، حکومت جلالیه می‌توانست از سوی عشایر عرب ساکن در جنوب عراق و ایلات لر (اعم از فیلی و بختیاری) مستقر در خوزستان بهره‌مند شود، ولی این حمایت، بر حسب تسلط بود و نه از روی علاقه و ارادت. این امر آن قدر اهمیت داشت که سلطان حسین دوم برای جلب همراهی ایلات عرب در اطراف حله سعی کرد با ازدواج سیاسی با دختران برخی از رؤسای عرب (مقریزی، ۱۹۹۷: ۱۸۰/۷؛ ابن‌تغریب‌دی، ۱۹۹۱: ۳۲۲/۱۴)، نوعی همدلی بین آنها با دولت جلالیه ایجاد کند ولی با توجه به مرگ زود هنگام، موفق نشد.

ب- ضعف در مشروعیت

مشروعیت، بنیاد و اساس هر حکومتی است که می‌تواند قدرت عریان و خشن حکومت‌ها را به اقتداری مقبول تبدیل نماید. این امر، به صورت همزمان بر دو مقوله‌ی ایجاد حق حکومت برای حاکمان و پذیرش این حق از سوی مردم تحت فرمان دلالت دارد. بنابراین، مشروعیت، هم برای

استقرار و هم برای استمرار حاکمیت لازم است. از این رو، تأسیس، دوام و قوام نهاد حکومت، بستگی به مشروعیت آن دارد.

در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم، فقط دو نهاد حکومتی مشروع و مشروعیت‌بخش مورد پذیرش بود: یکی خوانین منسوب به مغول و دیگری خلیفه عباسی در مصر. پیوند و انتساب به یکی از این دو یا هر دو می‌توانست به قدرت فرمانروایان مشروعیت بدهد؛ چنانکه تیمور، در طول مدت امارت خود، همواره یکی از نوادگان چنگیزی را برای خانی تعیین کرده، خود را امیر معرفی می‌کرد (سمرقندی، ۱: ۴۲۸/۱۳۸۳، ۹۳۹؛ ترابی طباطبایی و سلیمانی، ۱۳۸۶: ۸).

حکمرانان جلالیری خوزستان، با منبع مشروعیت‌بخش (خلیفه یا سلطان)، که در منطقه غربی ایران‌زمین بیشتر مورد توجه عموم بود، ارتباط نداشتند. بنابراین، آنها یا باید از امیران تیموری اطاعت کرده، از این طریق مشروعیت یابند و یا اینکه خود با تکیه بر پیشینه اجدادی، خود را به مغولان و چنگیزیان منتسب سازند. آنها به سرکردگی تندی‌سلطان، در دهه‌ی اول حکومت خود، سعی کردند تا از طریق اطاعت نسبت به دربار تیموری کسب مشروعیت کنند، اما در سال ۵۸۲۵ق، در پی تغییر سیاست شاهرخ نسبت به آنها، توسط ابراهیم‌سلطان طرد شدند.

از آن پس، سلاطین جلالیری به سویه‌ی دوم روی آوردند یعنی بکوشند تا با استناد به ریشه قومی خود، مستقیماً به عنوان حکمران مغول حکومت کنند. تقسیم قلمرو بین دو شهر شوشتر (به عنوان پایتخت) و بصره (به عنوان ولیعهدنشین) نخستین قدم برای احیاء ساختار سنتی جلالیریان بود (نک: بالاتر، پی‌نوشت ۱۰)، اما ناگفته پیداست که برای تحقق این قضیه، پیش از هر چیز بایستی پایتخت سنتی اجداد خود را در دست داشته باشند تا بتوانند خود را وارث شیخ حسن ایلکانی معرفی کنند. تلاش‌های مداوم برای تصرف بغداد نیز از این رهگذر قابل فهم است.

به عبارت دیگر، آنها، تا حد امکان کوشیدند در تعامل با دربار تیموری (حافظ ابرو، ۱۳۷۸: ۹۴/۲)، پایگاه خود را در شوشتر و خوزستان حفظ کنند، ولی از ۵۸۲۴ق که با تغییر سیاست دربار تیموری، این رویه به بن‌بست رسید، دربار جلالیری برای کسب مشروعیت، به روش دوم متوسل شدند. لذا از سال ۸۲۴ه ق به بعد تلاش وسیعی برای بازگشت به بغداد آغاز شد و سه سلطان پایانی، بارها به بغداد تاختند ولی هیچ‌کدام توفیقی نداشتند و حتی جان خود را در این راه از دست دادند (نک: سطور پیشین).

تدبیر دیگر جلالیریان در جهت کسب مشروعیت، برقراری پیوند با خلافت عباسی مصر می‌توانست باشد. سلطان احمد مدتی را در دربار مملوکان مصر گذرانده، از سوی خلیفه، به لقب غیاث‌الدین ملقب شده بود (ابن‌تغریب‌دی، ۱۹۸۴: ۲۴۸/۱-۲۵۶). همچنین دربارهای مجاور همچون شاهرخ تیموری و حکمرانان قراقویونلو با دربار مملوکان مصر مکاتبه و مراوده داشته‌اند (مقریزی، ۱۹۹۷: ۷/ ۲۰۴، ۲۱۱؛ ابن‌تغریب‌دی، ۱۹۷۱: ۳۳۵-۳۳۶، ۳۳۸). با این حال، در منابع موجود، هیچ

داده‌ای درباره تلاش سلاطین جلالیری خوزستان برای برقراری ارتباط با دربار مملوکان در دست نیست. لذا به نظر نمی‌رسد که آنها نتوانستند از طریق دربار خلافت عباسی مصر نیز کسب مشروعیت کنند.

یکی دیگر از اقدامات و مؤلفه‌های مشروعیت‌ساز برای حکمرانان، استقرار امنیت اجتماعی و اقدامات عمرانی جهت رفاه ساکنان است که مخصوصاً برای تداوم و بقای حاکمیت ضرورت داشت. قاعدتاً حکمرانان جلالیری نیز نباید از این موضوع غافل بوده باشند؛ اگر چه به جز اقدام سلطان اویس دوم برای تعمیر مسجد جامع شوشتر و احداث منار کم‌نظیر برای آن در سال ۵۸۲۴ق (حسینی شوشتری، ۱۳۴۳: ۱۴)، از اقدامات جلالیریان خوزستان و همچنین وضعیت امنیت اجتماعی در قلمرو آنها اطلاعی در دست نیست، اما به واسطه حضور گسترده ایلات و تنازع دائمی بر سر چراگاه، علاوه درگیری مداوم با ترکمانان قراقویونلو و اقدامات نامناسب حکمرانان ترکمان در بغداد و عراق عرب (مقریزی، ۱۹۹۷: ۳۳۱/۷، ۲۳۹؛ ابن‌تغریب‌دی، ۱۹۷۱: ۱۶۴/۱۴)، به نظر می‌رسد که تعرض نسبت به کاروان‌های بی‌دفاع تجاری، امنیت اجتماعی را به طور کامل از میان برده بود؛ چنانکه تا سال ۵۸۳۰ق هیچ کاروانی از سوی عراق نتوانست در مراسم حج حضور پیدا کنند (عسقلانی، ۱۹۹۴: ۴۰۵/۳؛ مقریزی، ۱۹۹۷: ۴۸۹/۶).

آخرین حکمران جلالیری، سلطان حسین، توجه خود را بیشتر به بهبود اوضاع داخلی قلمرو خود معطوف کرد. صرف‌نظر از تجدید بنای حصار شهر حله (منجم‌باشی، ۲۰۲۳: ۲۵۱/۹)، از جزئیات اقدامات عمرانی و امنیتی وی اطلاعی در دست نیست، اما او با تشکیل یک سواره‌نظام شش هزار نفری از اعراب (غفاری، ۱۳۹۶: ۲۱۷)، توانست با اقتدار و اراده، همه‌ی ایلات نافرمان و راهزنان جنوب عراق را مطیع و رام کند؛ چنانکه پس از چند سال فرمانروایی، در اثر مساعی و تلاش او، نخستین محمل و کاروان حج همراه با چهارصد شتر برای حضور در مراسم حج سال ۵۸۳۱ق گسیل شد (مقریزی، ۱۹۹۷: ۱۸۰/۷؛ ابن‌تغریب‌دی، ۱۹۷۱: ۳۲۲/۱۴). اگر چه سلطان حسین در این زمینه توفیق یافت، اما مواجه شدن با نیروی تازه‌نفس اسپند میرزا، قدرت وی را به چالش کشیده، با مرگ زودرس در صفر ۵۸۳۵ق، نتوانست از این اقدامات بهره‌ای ببرد.

از ناتوانی فرمانروایان این سلسله در بازیابی و احیاء ساختارهای حکومت جلالیری به واسطه‌ی جوانی و بی‌تجربگی فرمانروایان این سلسله هم نمی‌توان غافل بود. چنانکه دانسته است این خاندان به عنوان زایده‌ای از حکومت منقرض شده‌ی جلالیریان، در تلاش برای احیاء ساختار پیشین بودند، اما در این زمینه توفیق نداشتند. تندی‌سلطان فرزندان خردسال خود و شاه‌ولد را تحت کفالت داشت و با خود به خوزستان برد. خردسالی و ناتوانی این شاهزادگان به حدی بود که تندی‌سلطان به عنوان نایب‌السلطنه، شخصاً قدرت را در دست گرفت. بعد از وی نیز این فرزندان، بر سر تقسیم قدرت بایکدیگر منازعات جدی داشتند (عسقلانی، ۱۹۹۴: ۲۰۶/۳؛ جنابی، خطی، ۲۱۸/۲).

الف) بنابر این جوانی، کم‌تجربگی، نزاع درون خاندانی و کوتاهی عمر سلاطین این سلسله باعث شد تا امکان ازدواج، توالد و تناسل از آنها گرفته شود؛ چنانکه تقریباً برای هیچ یک از فرزندان شاه‌ولد، ازدواج و فرزند ثبت نشده است و این بدان معنا است که آنها به علت حوادث سن و کوتاهی عمر، از یک‌سو، فرصت تداوم نسل خانواده را نداشتند و از سوی دیگر، با توجه به شرایط زمانه، قادر نبودند که ساختار پیشین حکومت جلایری را احیاء کنند.

۶. نتیجه

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که پس از مرگ سلطان احمد جلایری در سال ۸۱۳ ه.ق، فرزندان برادرش شیخ‌علی، به عنوان شعبه‌ای دیگر از خاندان جلایری توانستند حکومتی محلی در خوزستان و نواحی جنوب عراق پایه‌گذاری کنند که با عنوان جلایریان خوزستان، اندکی بیش از دو دهه (۸۱۴-۸۳۵ ه.ق) بر خوزستان و جنوب عراق فرمان راندند. مهمترین فرمانروایان این سلسله، محمود (۸۱۴-۸۱۶ ه.ق)، اویس دوم (۸۱۸-۸۲۴ ه.ق) و محمد (۸۲۴-۸۲۷ ه.ق)، فرزندان سه‌گانه شاه‌ولد بن شیخ‌علی بودند که با کفالت و راهنمایی تندیس‌سلطان دختر سلطان حسین و بیوه‌ی شاه‌ولد، یکی پس از دیگری بر تخت نشستند. البته این بانو خود نیز مستقیماً حدود سه سال (۸۱۶-۸۱۸ ه.ق) رسماً خود عهده‌دار حکومت شده، خطبه و سکه به نام وی بود.

عواملی همچون پیشینه‌ی حکومتی شیخ‌علی در خوزستان، انزوای سیاسی منطقه و سیاست احتیاط‌آمیز تیموریان در قبال توسعه‌طلبی قرايوسف قراقویونلوها را می‌توان به عنوان عوامل زمینه‌ساز برای پیدایش و تکوین این حکومت محلی در خوزستان در نظر گرفت. بعدها، با استفاده از نیروی نظامی برای مطیع ساختن عشایر عرب مستقر در جنوب عراق، شهرهای بصره، واسط و نواحی فیما بین آنها نیز به قلمرو این حکومت افزوده شدند.

عدم تجانس نژادی با ساکنان قلمرو تحت فرمان و در نتیجه فقدان پشتوانه‌ی بومی-اجتماعی، فقدان پیوند مستحکم با منابع مشروعیت‌بخش خوانین مغول و خلافت عباسی مصر و در پی آن، ضعف در مشروعیت قدرت، ناکامی در انتساب خود به مغولان و چنگیزیان با استناد به ریشه‌ی قومی، ناتوانی فرمانروایان این سلسله در بازیابی و احیاء ساختار پیشین حکومت جلایری به واسطه‌ی شرایط زمانه، تغییر سیاست دربار شاه‌رخ تیموری نسبت به آنها، ناتوانی نسبی در استقرار امنیت اجتماعی در قلمرو تحت فرمان به واسطه‌ی حضور گسترده ایلات و تنازع دائمی بر سر چراگاه، درگیری مداوم با ترکمانان قراقویونلو و همچنین، جوانی، کم‌تجربگی، نزاع درون خاندانی و کوتاهی عمر سلاطین این سلسله و در نتیجه، فقدان فرصت لازم برای تداوم نسل خانواده را می‌توان به عنوان علل و عوامل مؤثر بر ناپایداری این سلسله در نظر گرفت.

اگر چه سلطان حسین (۸۲۷-۸۳۵ ه.ق) به عنوان آخرین فرمانروای سلسله، از طریق ساخت حصار برای شهر حله، ایجاد امنیت در قلمرو، بازگشایی مسیر حج و خویشاوندی با شیوخ قبایل

عرب و همچنین تلاش برای بازپس‌گیری بغداد به ترمیم و تحکیم پایه‌های قدرت سلسله پرداخت، اما قدرت‌گیری روزافزون قراقویونلوها در عراق به سرکردگی اسپند میرزا تلاش‌های وی را ناکام گذاشت و با مرگ وی در ۳ صفر ۸۳۵ ه.ق، عمر این سلسله پایان پذیرفت.

پی‌نوشت‌ها

۱. نام این ملکه در متون تاریخی فارسی به صورت «دندی» ثبت شده، ولی مورخان عرب به صورت تندى، تندو، تاندو نیز ثبت کرده‌اند. از آنجا که تنها سکه یافت شده از این ملکه، عنوان تندى بر خود دارد. در این مقاله، عنوان مندرج بر روی سکه به عنوان معیار قرار گرفته، ضبط شده است.

۲. همه منابع اتفاق نظر دارند که جالیریان خوزستان، فقط در سال ۸۱۴ از بغداد به خوزستان گریخته و سلسله جدید خود را پایه‌ریزی کرده‌اند و از طرف دیگر، مرگ آخرین سلطان سلسله، سلطان حسین دوم را در سوم صفر ۸۳۵ پذیرفته‌اند. بر این اساس معلوم است که کل طول عمر سلسله حدود ۲۲ سال بوده است. اما مورخان شام و مصر در اشاره به حکومت افراد حکمران سلسله، سالشمار عجیبی به دست داده‌اند مثلاً حکومت سلطان محمود را ۵ سال، سپس ۳ سال حکومت مستقل برای تندى سلطان در نظر داشته‌اند و حکومت اویس دوم را ۸ سال (منجم‌باشی حتی ۱۱ سال نوشته)، حکومت سلطان محمد را نیز ۶ سال گفته‌اند. برای سلطان حسین دوم نیز برخی ۷ یا ۸ و حتی ۹ سال را در نظر گرفته‌اند. با این حساب مجموع حکومت این افراد از طول عمر سلسله تجاوز می‌کند. این آشفتگی زمانی بیشتر می‌شود که مرگ تندوسلطان در سال ۸۲۲ دانسته‌اند و با اضافه کردن هشت سال حکومت اویس، مرگ اویس را در سال ۸۳۰ ه.ق روایت کرده‌اند. در حالی که همه آنها اذعان دارند که از ۸۳۰ به بعد حکمران سلسله، سلطان حسین دوم بوده است (عسقلانی، ۱۹۹۴: ۲۰۶/۳، ۳۸۸؛ مقریزی، ۱۹۹۷: ۲۳۹/۷؛ سخاوی، ۱۴۱۲ق: ۱۶/۱۲؛ ۳۲۴/۲؛ جنابی، خطی، ۲/ ۲۱۸ الف-۲۱۸ ب). در این صورت زمان حکومت سلطان محمد در چه زمانی بوده است؟

۳. بر اساس متون تاریخی، سلاطین کهن جالیری که بر عراق و آذربایجان تسلط داشتند، یک شهر (معمولاً تبریز) را به عنوان پایتخت انتخاب می‌کردند و شهر دیگر (معمولاً بغداد) را به عنوان ولیعهدنشین بر می‌گزیدند (نک: عسقلانی، ۱۹۹۴: ۷/۱). از این رو، اقدام تندى سلطان در انتخاب شوشتر به پایتختی و استقرار سلطان محمد به عنوان ولیعهد در بصره، به نحوی احیاء و تداوم همان سنت قدیم جالیری می‌تواند در نظر گرفته شود.

۴. هرچند بغدادی روایت به قدرت رسیدن سلطان محمد را دقیقاً پس از مرگ سلطان اویس ذکر کرده است، اما به واسطه سهو نساخان نام سلطان محمد از قلم افتاده، سلطنت وی ذیل تیتیر سلطان اویس دوم آمده است؛ اگر چه در متن، دقیقاً نام و سرگذشت سلطان محمد را بیان نموده است (بغدادی، ۲۰۱۰: ۱۴۶-۱۵۲). قاضی احمد غفاری نیز حکومت سلطان محمد و سلطان محمود را جایجا گزارش نموده است (غفاری، ۱۳۹۶: ۲۱۶-۲۱۷). به نظر می‌رسد این خطاها باعث سردرگمی محققان جدید شده است (نک: اقبال‌آشتیانی، ۱۳۸۸: ۴۶۴-۴۶۵؛ بیانی، ۱۳۸۱: ۱۱۲).

منابع

- ابن‌تغریب‌ردی، جمال‌الدین یوسف (۱۹۷۱). *النجوم/الزاهره فی ملوک مصر و القاهرة*. تحقیق جمال محمد محرز و فهیم محمد شلتوت. قاهره: الیهیئة المصریة العامة للتألیف و النشر.
- ابن‌تغریب‌ردی (۱۹۸۴). *المنهل/الصابفی و المستوفی بعد الوافی*. جزء ۱. تحقیق محمد محمد امین. قاهره: الیهیئة المصریة العامة للتألیف و النشر.
- ابن‌تغریب‌ردی (۱۹۸۸). همان. جزء ۵. تحقیق نبیل محمد عبدالعزیز. قاهره: الیهیئة المصریة العامة للتألیف و النشر.
- اقبال، عباس (۱۳۸۸). *تاریخ مغول*. تهران: امیرکبیر
- امام (اهوازی)، سید محمد علی (۱۳۷۹). *تاریخ خوزستان*. ویرایش ع. روح‌بخشان. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

بغدادی، عبدالله بن فتح‌الله (۲۰۱۰). *تاریخ‌الدول الاسلامیه فی الشرق*. تحقیق طارق نافع الحمدانی. بیروت: دار و مکتبه الهلال.

بیانی، شیرین (۱۳۸۲). *تاریخ آل جلاویه*. تهران: دانشگاه تهران.

ترابی طباطبایی، سید جمال؛ سلیمانی، سعید (۱۳۸۶). سکه‌های گورکانیان و سورشازرها. تبریز: مهد آزادی
تتوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*. تصحیح غلامرضا طباطبایی‌مجد. تهران: علمی
فرهنگی.

جعفری، جعفر بن محمد حسینی (۱۳۹۳). *تاریخ اولاد تیمور از تواریخ انبیاء و ملوک*. تصحیح عباس زریاب‌خویی.
قم: موزخ.

جنابی، مصطفی بن حسن (خطی). *عظیم الزاخر فی احوال الاوائل و الاواخر*. نسخه خطی شماره ۱۴۴۱، کتابخانه
سلیمانیه در استانبول.

حافظ‌ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (۱۳۸۰). *زبده‌التواریخ*. تصحیح سیدکمال حاج‌سیدجوادی. تهران: وزارت
فرهنگ و ارشاد اسلامی

حافظ‌ابرو (۱۳۵۰). *ذیل جامع‌التواریخ رشیدی*. تصحیح خانباا بیانی. تهران: انجمن آثار ملی.

حافظ‌ابرو (۱۳۸۷). *جغرافیای حافظ‌ابرو*. ج ۲. تصحیح صادق سجادی. تهران: میراث مکتوب.

حسینی‌شوشتری، عبدالله بن نورالدین (۱۳۴۳ق). *تذکره شوشتر*. تصحیح خان بهادر مولی بخش و محمد هدایت
حسین. کلکته: اشیا تک سوسایتی بنگاله.

رازپوش، شهناز (۱۳۹۹). «دندی‌خاتون». *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۱۸، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی، ۲۱۴-
۲۱۵.

ربیعی، منیژه (۱۳۹۳). «جلایریان یا ایلکانیان»، *دانشنامه جهان اسلام*. ج ۱۰. تهران: بنیاد دایره المعارف
اسلامی، ۵۳۸-۵۴۶.

رجب‌زاده، هاشم (۱۳۸۹). «جلایریان». *آینه میراث*، ۸ (۳)، ۱۰۹-۱۳۰.

سखाوی، شمس‌الدین محمد (۱۴۱۲). *الضوء اللامع لأهل القرن التاسع*. بیروت: دارجیل.

سمرقندی، عبدالرزاق (۱۳۸۳). *مطلع‌سعدین و مجمع‌بحرین*. به اهتمام عبدالحمین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم
انسانی.

شوشتری نورالله (۱۳۷۵ق). *مجالس المؤمنین*. تهران: اسلامیه.

عزاوی، عباس (۱۹۳۶). *تاریخ العراق بین احتلالین*. ج ۲. بغداد: مطبعه بغداد الحدیثه.

عسقلانی، ابن حجر (۱۹۹۴). *انباء الغمر بانباء‌العمر*. تحقیق حسن الحبشی. قاهره: وزارة الاوقاف.

غفاری، قاضی احمد (۱۳۹۶). *تاریخ جهان‌آرا*. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: اساطیر.

قزوینی، یحیی بن عبداللطیف (۱۳۸۶). *لب‌التواریخ*. تصحیح هاشم محدث. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

فصیح خوافی، احمد بن محمد (۱۳۸۶). *مجمل فصیحی*. تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.

کامرانی، زهرا؛ محمدی، روح‌الله و عینی، فردین (۱۴۰۱). «پژوهشی در جغرافیای سیاسی آل جلاویه با تکیه بر
ضرایخانه‌ها (۸۳۶-۷۳۶ ه.ق)». *پژوهش‌های علوم تاریخی*، ۱۴ (۴)، ۱۰۹-۱۳۵.

مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی (۱۹۹۷). *السلوک لمعرفة دول الملوک*. تحقیق محمد عبدالقادر عطا. بیروت: دار
الکتب العلمیه.

منجم‌باشی، احمد بن عیسی (۲۰۲۳). *جامع‌الدول*. تحقیق محمد حرب. دمشق: دار روائع الکتب.

میرجعفری، حسین (۱۳۸۸). *تاریخ تیموریان و ترکمانان*. ویراست ۲. تهران: سمت.

- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود (۱۳۳۹). *روضه‌الصفاء*. تهران: خیام-پیروز.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳). *منتخب‌التواریخ معینی*. به اهتمام پروین استخری. تهران: اساطیر.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷). *ظفرنامه*. تصحیح سعید میرمحمد صادق و عبدالحسین نوایی. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- Bosworth, C. E. (1996). *The new Islamic Dynasties*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Howorth, Henri, H. (1888). *History of the Mongols from the 9th to the 19th*. Part III: the Mongols of Persia. London: Longmans, Green and co.
- Jackson, Peter (2008). "Jalayerids". *Encyclopaedia Iranica*, vol.XIV, 415-419.
- Manz, Beatrice. Forbes (2007). *Power, Politics and Religions in Timurid Iran*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rabino, H.L. (1950). "Coins of the Jalā'ir, Ḳara Ḳoyūnlū, Musha'sha', ĀḲ Ḳoyūnlū Dynasties". *Numismatic Chronichle*. 6th Series, vol.10, 94-139.
- Smith, J.M, "Djalāyir, Djalāyirids", *Encyclopaedia of Islam*, new editin, Leiden: Brill, Vol.II, pp. 401-402.
- Wing, Patrick, (2016), *the Jalayirids*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Zambaur, E.(1927). *Manual de Genealogie et de Chronologie pour l'histoire de l'Islam*. Hannover: Orient Buchhandlung Heins lafaire.
- Asqulani, Ibn Hajar (1994). *al-Enba' al-ghomr be abna' al-'Omr*. ed. Hassan al-Habashi. Cairo: vezarat al-owqaf [In Arabic].
- Azzawi, A (1936). *History of Iraq between the Occupiers*. Vol. 2. Baghdad: Baghdad al-Hadith Press [In Arabic].
- Baghdadi, A.h (2010). *History of Islamic States in the East*. Ed. Tariq Nafi' al-Hamdani. Beirut: Dar and Maktaba al-Hilal [In Arabic].
- Bayani, S (2003). *History of Al-e Jalayer*. Tehran: University of Tehran [In Persian].
- Fasih Khafi, A (2007). *Mujmal-e Fasihi*. ed. M. Naji. Tehran: Asatir [In Persian].
- Ghaffari, Q. A (2017). *Tarikh-e Jahan-Ara*. Tehran: Asatir. [In Persian].
- Hafez Abru (2002). *Zubat al-Tawarikh*. Ed. Kamal Haj Seyyed Javadi. Tehran: Fahang va Ershad Islami [In Persian].
- Hafez Abru (1978). *Dhayl-e Jame' al-Tawarikh-e Rashidi*. ed. Khan Baba Bayani. Tehran: Anjoman-e Asar-e Melli. [In Persian].
- Hafez Abru (2008). *Geography of Hafez Abru*. Vol. 2. ed. Sadeq Sajjadi. Tehran: Miras Maktoob. [In Persian].
- Hosseini Shushtari, Abdullah ibn Nur al-Din (1964). *Tazkirah-ye Shushtar*. ed. Khan Bahadur Mowla Bakhsh and Mohammad Hedayat Hussain. Calcutta: Asiatic Society of Bengal. [In Persian].
- Ibn Taghribardi, Jamal al-Din Yusuf (1971). *al-Nojūm ul-Zāhira Fi Molūlk-i Meṣr va al-Qāhira*, ed. Jamāl Muḥammad Moḥraz, Fahīm Muḥammad Shaltūt, Cairo: al-Hey'at al- Meṣrīat al-'Aāma Letta'alif va al-Nashr [In Arabic].
- Ibn Taghribardi, (1984). *Al-Manhal ul-Ṣāfi va al-Mostawfi Ba'ad al-Wāfi*. Vol.1. ed.Muhammad Muhammad Amin. Cairo: al-Hey'at al- Meṣrīat al-'Aāma [In Arabic].
- Ibn Taghribardi, (1988). *Al-Manhal ul-Ṣāfi va al-Mostawfi Ba'ad al-Wāfi*. Vol.5. ed. N. M. 'Abd ul-'Azīz, Cairo: al-Hey'at al- Meṣrīat al-'Aāma [In Arabic].
- Imam (Ahwazi), M. A.(1379). *Tarikh-e Khuzestan*, ed. A. Ruhbakhshan. Tehran: Anjoman-e Athar va Mafakher-e Farhangi. [In Persian].
- Iqbal, A (1388). *History of the Mongols*. Tehran: Amir Kabir[In Persian].

- Jafari, J (2014). *Tarikh-e Awlad-e Timur*. Ed. A. Zaryab. Qom: Movarrek. [In Persian].
- Jannabi, M (Ms). *'Aylam al-Zakhir fi Ahwal al-Awwal va al-Awakher*. No.1441, Sulaymaniyah Library, Istanbul. [In Arabic]
- Kamrani, Z; Mohammadi, R and Aini, F (1401). "A Study in the Political Geography of Al-Jalayr Based on the Mints (836-736 AH)". *Historical Sciences Research*, 14(4), 109-135. [In Persian].
- Maqrizi, T (1997). *Al-Suluk fi Ma'arefat al-Duwal wa- al-Muluk*. Ed. M. Abdul-Qadir 'Aia. Beirut: Dar al-Kutb al-'Elmiya. [In Arabic]
- Mir Ja'afari, H (2009). *History of the Timurids and Turkmens*. 2nd edition. Tehran: Samt. [In Persian].
- Mirkhwand, M. (1950). *Rawda al-Safa*. Tehran: Khayyam-Pirooz. [In Persian].
- Munajjembashi, A (2023). *Jame'e al-Duwal*. Ed. M. Harb. Damascus: Dar Rawa'e al-Kutub. [In Arabic]
- Natanzi, M (2004). *Muntakhab al-Tawarikh*. Ed. P. Estakhri. Tehran: Asatir. [In Persian].
- Qazvini, Y (1386). *Lubb al-Tawarikh*. Ed. Hashem Muhaddis. Tehran:. [In Persian].
- Rabi'ei, M; Arjah, M. (2014). "Jalayerids or Ilakanids", *Danesh Nameh Jahan Islam*. Vol. 10. Tehran: Bonyad-e Dayerat al-Ma'aref Islami. [In Persian].
- Rajabzadeh, H (1389). "Jalayerian". *Ayenah Miras*, 8 (3), 109-130. [In Persian].
- Razpoosh, S (2010). "Dundi Khatun". *Danesh Nameh Jahan Islam*, Vol. 18, Tehran: Bonyad-e Dayerat al-Ma'aref Islami. [In Persian].
- Sakhawi, S (1412). *al-Zaw' ul- Lame'a le-Ahl-e al-Qarn al-Tase'a*. Beirut: Darjeel. [In Arabic]
- Samarqandi, A (1383). *Matla'a Sa'adayn va Majma'a Bahrayn*. ed. Abdul Hussein Navayi. Tehran: Pazhuheshgah Olum Ensani [In Persian].
- Shushtari, N (1954). *Majalis al-Mu'minin*. Tehran: Islamiya. [In Persian].
- Tatawi, A; Qazvini, A (2003). *Tarikh-e Alfi*. Ed. Gh. Tabatabaei-Majd. Tehran: 'Elmi va Farhangi. [In Persian].
- Yazdi, S. A (2008). *Zafarnameh*. ed. S. M. Mohammad Sadeq and A. Navayi. Tehran: Kitabkhaneh-ye Majlis-e Showra –ye Islami. [In Persian].